

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِینَا وَ بَقِيَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَوْ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْخُسَيْنِ يَوْمَ الْوُزُودِ وَ تَبَيَّنْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ
الْخُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مُهْجَهُمْ دُونَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

بحث در بیان سوم بود که استناداً به موارد عیدیه‌ای که در کتاب و سنت وجود داشت گفته
شد که از این موارد عیدیه استفاده می‌شود که یا یک حقیقت شرعیه‌ای در واژه معروف
وجود دارد و یا حداقل یک احتمال مانع از حمل این واژه در اطلاقات شارع به معنای
عرفی ایجاد می‌شود. چون اگر حقیقت شرعیه نباشد لااقل این مسأله پیش می‌آید که
شارع بدون اقامه قرینه یا به نحو مجاز شایع آمده این کلمه معروف را در یک معانی
خاصی ولو معانی خاص مصادیقی از آن معنای عرفی باشد و اجنبی باشد ولی یک
مصادیق خاص استعمال کرده و شده مجاز شایع. وقتی مجاز شایع شد در لسان شارع
خب قهراً حملش هم بر معنای عرفی قرینه می‌خواهد هم بر این مجاز شایع اگر نگوییم
وقتی مجاز شایع در لسان شارع شد اصلاً باید حمل کنیم بر همان معنای شایع مجاز شایع.
و یا این که اگر به نحو مجاز شایع هم نباشد شارع یا به نحو مجاز یا به نحو تعدد دال و
مدلول بالاخره از این معروف کثراً موارد عیدیه، جاهای فراوان یک چیز خاصی را اراده
می‌کند پس آن ظهور حال شارع دیگه گرفته می‌شود که اساس حمل بر معنای عرفی بود.
دیگه این متکلمی که این کار را کرده این متکلم دیگه نمی‌شود اعتماد کرد بر این که الان
که این لفظ را به کار برده همان معنای عرفی مقصودش هست به ما له من النطاق
الواسع. نه، شاید همان طور که آن جا گفت معروف، قرض اراده کرد، آن جا گفت
معروف، قوت اراده کرد، آن جا گفت معروف کف الأذى و اعطاء النفقة اراده کرد، آن جا
گفت معروف یک چهار پنج تا چیز اراده کرد، همین جور. خب این جا هم شاید گفته
«تأمرن بالمعروف و تنهون عن المنکر» از معروف یک واجبات خاصی یا کل واجبات را
اراده کرده باشد. بنابراین دیگه آن ظهور حال از دست ما گرفته می‌شود. این حاصل بیان
سوم بود. حالا ببینیم آیا این بیان تمام است یا تمام نیست.

در مقام تحقیق مطلب عرض می‌کنیم اگر مستدل به این بیان سوم بخواهد اثبات حقیقت

شرعیه بکند این مطلب حتماً ناتمام است و درست نیست چون این استعمالات ولو عدیده هست کتاباً و سنتاً اما اعم از این است که شارع حقیقت شرعیه جعل کرده باشد یا به نحو مجاز حالا یا مجاز در کلمه یا مجاز در اسناد یا به نحو تعدد دال و مدلول که مجاز در کلمه نباشد مرادات ویژه‌ای را از آن دارد. پس اثبات حقیقت شرعیه ما نمی‌توانیم بکنیم این اعم است از حقیقت شرعیه، راه‌های دیگر هم قابل تصویر برای آن هست.

و اما این که بخواهیم بگوییم بله خیلی خب حقیقت شرعیه نیست اما آن احتمالات دوم، احتمالات بعدی را بخواهیم بگوییم. آیا این روایات، این نصوصی که خواندیم آیا توانایی ایجاد این احتمال را دارد یا ندارد؟

قد یقال که ندار چون آن روایاتی که در ذیل آیه «و لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ» بود که آن روایات را به قول علامه طباطبایی قدس سره به قرینه روایت چهارم، آن‌ها حمل می‌شود بر این که ذکر مصادیق خواسته بشود. پس همان معنای عرفی مقصود است «و لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ» در آن روایات ما دلیلی نداریم بر این که از آن معروف یک چیز خاصی ... از مفاد معروف یک چیز خاصی غیر معنای عرفی اراده شده. همان معنای عرفی اراده شده. منتها پیامبر(ص) در جواب ام حُکیم بعضی مصادیقی که شاید بیشتر مورد توجه بود، مورد غفلت بود آن‌ها را نام بردند نه این که چیزهای دیگر نیست. شاهد بر این که نمی‌خواهد حضرت نفی کند که چیزها دیگر نیست فرمایش امام صادق(ع) است که حضرت چی فرمود در جواب کسی که سؤال کرد عبدالله بن سنان به حسب این نقل:

قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ، قَالَ: هُوَ مَا قَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِنَ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ مَا أَمَرَهُنَّ بِهِ مِنْ خَيْرٍ.

خب پس بنابراین طبق این روایت چهارم نه، معنای عام است، همان معنای عرفی‌اش هست. حضرت اگر آن جا چند تا امر خاص را فرمودند «لَا تَلْطِمَنَّ حَدًّا، وَ لَا تَحْمِشَنَّ وَجْهًا» الی آخر این مصادیق مخفی‌ای که شاید به آن توجه نبوده خواستند بیان بفرمایند.

سؤال: پس مقام تحدید و مبیعه و ...

جواب: حالا قد یقال که عرض کردیم.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در بحث روایی این روایت را که ذکر می‌فرمایند می‌فرماید: و الروایة تشهد به این که آن چه در روایت دیگر هست من قبیل ذکر المصادیق است. این جوری خواستند چیز کنند. خب اگر این حرف را ما زدیم بنابراین عده فراوانی؛ چهار پنج تا روایت که ما می‌خواستیم به آن استناد کنیم در آن بیان و بگوییم آن‌ها در این موارد ببینید در معنای عرفی استعمال نشده خب این‌ها از دست ما گرفته می‌شود، نه این‌ها در معنای عرفی‌اش استعمال شده به قرینه این روایت.

خب این مطلب علامه قدس سره خلاف ظاهر است جداً لما ذکرنا که مقام مقام اشتراط است، مبیعه است. آن جا نمی‌شود در مقام اشتراط خب ام حکیم چه کار کرد؟ این جور گفت «و قَالَتْ أُمُّ حَكِيمٍ بِنْتُ الْخَارِثِ بْنِ هِشَامٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ذَلِكَ الْمَعْرُوفُ الَّذِي أَمَرَنَا اللَّهُ أَنْ لَا نَعْصِيَنَّكَ فِيهِ» آن چیه؟ «قَالَ لَا تَلْطِمَنَّ حَدًّا وَ لَا تَحْمِشَنَّ وَجْهًا» حالا اگر یک کسی اصلاً نماز نخواند می‌شود به او گفت که شما خلاف شرع کردید؟ خلاف شرع نکردم آن‌هایی که حضرت گفته آن‌ها را انجام نمی‌دهم. نمی‌شود گفت نه تو خلاف کردی از مبیعه بیرون رفتی. مبیعه خب حضرت مقام مبیعه است مقام مبیعه مقام اجمال و

تساهل که نیست آن جا فیکس باید بیان بشود، مبدأ و منتها باید بیان بشود، همه چیزها باید درست بشود بگوید آقا به این شرط بیاید مباحثه کنید.

بنابراین با مقام مباحثه نمی‌سازد، این اولاً. ثانیاً حضرت سلام الله علیه امام باقر سلام الله علیه در آن روایت چهارم این باب که در کافی بود به حسب این نقل فرموده: ... ابتدائاً سؤال فرمود «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ تَذَرُونَ مَا قَوْلُهُ تَعَالَى - وَ لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ قُلْتُ لَا قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص» این را فرموده با فاطمه سلام الله علیها «هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي...» این معروف است. یعنی می‌خواهد بگوید حواس‌تان جمع باشد شما به معنای عامی آن جور کلی نکنید. این آن معروفی است که این جا خدا فرموده است.

این جا فوقش این است که این روایات با هم تعارض دارند. یعنی آن چند تا روایت فعلاً اگر جواب دیگری نداشته باشیم می‌گوییم بله اگر اسناد این‌ها تمام باشد این‌ها با هم ناخوانی دارند، تعارض دارند ولی کسی ممکن است بگوید این روایت عبدالله بن سنان مشکل سندی دارد چون این جا این چنینی است دیگه خواندیم:

علی بن ابراهیم قال اخبرنا احمد بن ادریس (چون این آدم درستی است و ثقة است) قال حدثنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ (که این هم یا احمد بن محمد بن عیسی است، یا احمد بن محمد خالد برقی است که هر دو ثقة هستند) عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ.

این علی که ناقل از عبدالله بن سنان است این مشخص نیست کیه در این جا. اگر کسی بگوید «کل من وقع فی اسناد تفسیر علی بن ابراهیم مشمول شهادت ایشان به وثاقتش می‌شود و این مطلب را قبول داشته باشد مثل محقق خویی و قبل از ایشان صاحب وسائل و شیخنا الاستاد قدس سره، خیلی خب حالا ممکن است بگوید علی اشکال. آن اشکال این است که نکته مهمی است که ما باید به آن توجه بکنیم و آن این است که درسته الان روی آن مسلک مرحوم علی بن ابراهیم دارد شهادت می‌دهد این علی ثقة است اما این علی چون نام و نشانی ندارد ما نمی‌دانیم کیه، شاید این علی از آن علی‌هایی باشد که یکی دیگه ضعیف است.

فلذا عده‌ای از بزرگان اصول گفتند اگر ثقة بیاید بگوید «أخبرني ثقة عن الصادق(ع) قال كذا» گفتند به درد نمی‌خورد. ولو این دارد می‌گوید ثقة ولی چون نام نمی‌برد ممکن است این آدمی باشد که دیگران تضعیف کردند. اگر نام ببرد خب بله می‌رویم نگاه می‌کنیم ببینیم کسی تضعیفش کرده یا نه. این دارد توثیق می‌کند. اما اگر نام نبرد این توثیق آدمی که نام و نشان ندارد فایده ندارد برای ما. فلذا این علی آن مسلک... این جا باید توجه داشته باشیم کلّ علی مسلکه فی الاصول، من می‌خواستم سر نخ‌هایش را توجه بدهم به این که پس باید این جا توجه بکنید.

خب اگر کسی این سند را تمام بداند و این اشکالی را که عرض کردیم وارد نداند و بگوید باشد دیدن عقلاء این نیست که در این موارد عمل نکنند، وقتی ثقة‌ای خبر داد... دوستی به دوستش می‌گوید رفته بودم مثلاً اصفهان یک آدم خیلی خوب آن جا به من چنین حرفی زد. می‌پرسیم، نمی‌گوییم آن آدم خیلی خوب کی بود، اسمش را باید ببری و الا من نمی‌پذیرم چون لعل یکی او را تضعیف کرده باشد. بله اگر اسم برد و فهمیدند که این تضعیف شده آن موقع دست برمی‌دارند تعارض می‌شود و الا دنبال نمی‌گردند. اگر بگوییم سیره عقلا این جوری است و این امضاء شده شرعاً خب لا بأس.

ولی اگر کسی بگوید نه این جور نیست، سیره عقلائیه نیست، یا هست اما ما به خاطر علم اجمالی که پیدا کردیم که بسیاری از این روات تضعیف شدند از رهگذر علم اجمالی اشکال دارد و این علم اجمالی هم منحل نمی‌شود. آن وقت باز مسأله مشکل می‌شود. بنابراین اگر کسی از نظر سند این را از کار بیندازد خب باز این روایت سر جایش باقی می‌ماند. این جواب اول که از علامه رضوان الله علیه نقل شده.

جواب دومی که ممکن است این جا داده بشود...

سؤال: ... اولی که فرمودید مقام مبیعه و ... حالا آمدیم آن بنده خدا اصلاً سؤال نمی‌کرد آیه مطلق آمد و آن‌ها هم بیعت کردند و ..

جواب: خب این دیگه آن حرف‌هایی است که در تدریجیت احکام زده می‌شود مثل عام‌هایی که بالاخره خاصش را نگفته تا امام رضا(ع) آمده فرموده.

سؤال: استاد به این تحدید هم می‌شود همین را گفت که فعلاً حضرت این را بیان کردند، بعداً معلوم می‌شود ...

جواب: نه دیگه نمی‌شود. چون دارد می‌گوید غیر از این نیست، حرف زده، آن جا حرف نزدند سکوت کردند به خاطر تدریجیت اما این جا نفی کرده. آن با آن حرفش تعارض پیدا می‌کند.

سؤال: ... تدریج شامل این هم نمی‌شود؟

جواب: نه نه، این تدریج که نمی‌گوید تناقض بگو. تدریج می‌گوید به تدریج حرف‌هایم را بیان کن. نمی‌گوید به تدریج تناقض‌گویی بکن. این را که نمی‌گوید که، این تناقض‌گویی است. می‌گویند آن جا گفتید فقط این‌ها است غیر این‌ها نیست حالا داری یکی دیگه اضافه می‌کنی این تعارض پیدا می‌کند. این باز از آن جاهایی نیست که ما دست برداریم. باز اگر ما در آن جور تعارض‌هایی که بیاییم بگوییم حمل می‌کنیم بر این که آن حصرش اضافی بوده و فلان این جا نمی‌توانیم این حرف را بزنیم، چرا؟ باز لکون المقام مقام المبیعه و الاشتراط. این جا معنا ندارد، آن جا وقتی با آن‌ها... چون یک کار خارجی است که دارد با آن‌ها انجام می‌دهد؛ می‌گوید این شرط‌ها را بپذیرید من با شما بیعت می‌کنم. نه این که بعداً هم یک چیزهای دیگه می‌آیم به آن اضافه می‌کنم. می‌گویند آقا یعنی چی بعداً می‌آیی یک چیزی به آن اضافه می‌کنی. شما الان با یک کسی قرارداد بستی، امضا هم کردید بعد بیاید بگوید آقا یک شرط دیگه من می‌خواهم اضافه بکنم. قابل قبول نیست، می‌خواستی آن وقت بگویی من براساس آن شرط‌های آن موقع که چهار پنج تا بیشتر نبود آمدم قبول کردم. این جا این ام حکیم هم زرنگی به خرج داده، همین جوری می‌خواهید مبیعه کنیم، خب چی می‌خواهید گردن ما بگذاری؟ اول بگو بعد ما می‌آیم مبیعه می‌کنیم. فلذا در همان بعضی روایاتش هست که بعد از این که حضرت این مطلب را فرمود بعضی از خانم‌ها گفتند آقا ما الان از نظر عشیره و اقربایمان یک مشکلی داریم؛ وقتی بستگان ما مردند این کارها را آمدند انجام دادند اگر ما انجام ندهیم الان نمی‌شود. پس ما الان با شما بیعت نمی‌کنیم می‌رویم آن کارها را انجام می‌دهیم بعد می‌آیم بیعت می‌کنیم که دیگه از این به بعد انجام ندهیم.

خب این به خدمت شما عرض شود که جواب اول و مناقشه.

سؤال: ...؟ زن‌ها با مرد‌ها فرق می‌کند و ضرورت دین و بعد توی مذهب داریم که اشتراک بین زن و مرد هست مثلاً. این بیان مقتضی‌اش این است که معروف برای زن‌ها و مرد‌ها فرق بکند و ضرورت... در بعضی جاها یکی است.

جواب: نه چرا؟

سؤال: معلوم است که ..

جواب: نه معلوم است که این جا دو تا است. برای این که به حسب روایات حضرت سلام الله علیه از مرد‌ها دو تا التزام گرفتند؛ یکی جهاد بکنند و یکی این که... چیزی دیگری که یادم نیست چی. ولی از زن‌ها این چهار پنج تا را گرفتند.

سؤال: ...؟

جواب: الان که دیگه مبایعه نیست. ما داریم داستان این قضیه فی واقعه است. مبایعه پیغمبر اکرم بعد از فتح مکه این چنین بوده و آیه شریفه... حالا حرف در این است که خدا که آن جا فرموده «و لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ» این روایات دارد می‌گوید خدای متعال از این معروف این را اراده کرده. که این‌ها بخشی از معنای عرفی هستند نه به تمام معنا بخواهیم بگوییم. بلکه اظهر مصادق معنای عرفی این جا نیست. مثلاً فرض کنید که توی عرف لباس سیاه پوشیدن بر میت چیز خیلی خوبی است. «و لَا تُسَوِّدَنَّ ثَوْباً» می‌گوید نکنید این کار را. خب و حال این که الان مرسوم این است دیگه. اگر کسی نپوشید شاید یک ذره با چشم چیز به او نگاه بکنند. ولی این دارد شرط می‌کند می‌گوید نکنید. «و لَا تُسَوِّدَنَّ ثَوْباً لَا تَحْمِشَنَّ وَجْهًا» خب اتفاقاً آن جا شاید توی عرف آن وقت هم کسی که می‌زده می‌گویند این چقدر باعاطفه است. ولی یک کسی این کارها را نکند می‌گویند بابا این خیلی بی‌رگ است مثلاً، ککش هم نگزید مثلاً.

سؤال: مبایعه ... شاه فرد این موارد مبتلا به آن‌ها را بیعت کردند ...؟ این‌ها مثلاً مشکلات‌شان در باره عزاداری و این چیزهایی که مبتلا به‌شان بود.

جواب: شما به حیث استدلال چرا توجه نمی‌فرمایید.

سؤال: یعنی نمی‌شود که واژه معروف خراب شود خب توی بیعت‌شان گفتند شما باید این کار را بکنید.

جواب: الله اکبر. سؤال ام حکیم چی بود؟

سؤال: خب درسته معروفی که از ما می‌خواهید چیه.

جواب: گفت آن که خدا گفته چیه. خدا که توی قرآن فرموده «لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ» چیه.

سؤال: دارد بیعت می‌کند...

جواب: می‌دانم، موادی که براساس آن می‌خواهد بیعت بشود این معروف چیه.

سؤال: نه معروف مطلق این معروفی که....

جواب: این همان است. من هم که معروف مطلق نمی‌گویم. نگفت معروف توی لغت یعنی چی، گفت معروف این جا، این گوینده که این معروف را این جا به کار برده، این گوینده که خدا باشد چی اراده کرده؟ حضرت فرمود این را اراده کرده. حالا مستدل می‌گوید خب بین این خدای ما، این شارع مقدس ما کلمه معروف را این جا استعمال کرده یک چیز خاصی اراده کرده، آن جا استعمال کرده قرض اراده کرده فقط، آن جا استعمال کرده فقط نفقه اراده کرده و کف الأذى، آن جا اراده کرده فلان چیز را تنها اراده کرده. پس بنابراین ما دیگه این ظهور حالی که... این وقتی می‌گوید معروف معنای عرفی مقصودش هست به ما له من المصادیق نه، ...

خب اگر شما بیایید بگویید... این جواب را بدهید، از دست ما بگیرید بگویید نه آقا این روایت عبدالله بن سنان قرینه می‌شود که نه حضرت هم نمی‌خواهد بفرماید توی معنای عرفی استعمال نشده و خصوص این‌ها. نه حضرت می‌خواهد بگوید همان معنای عامش مقصود است، همان معنای عرفی مقصود است. اما من این‌ها را از باب افراد خفیّه می‌خواهم برای شما ذکر کنم. علامه طباطبایی این جوری معنا کرده. خب پس طبق این معنای ایشان خواسته بگوید که توی آیه به یک معنای خاص استعمال نشده همان معنای عرفی استعمال شده. این جوری خواسته جواب بدهد.

خب این فرمایش اشکالش روشن شد.

راه دوم و جواب دوم این است که گفته بشود نه، این سؤال ام حکیم و جوابی که حضرت داده لایدل بر این که معروف در آن معنای عرفی‌اش استعمال نشده. بلکه چون خدای متعال فرمود «و لایعصینک فی معروفی». ام حکیم می‌گوید چی؟ «ما ذلک المعروف الذی...» الف و لام المعروف، الف و لام عهد است. یعنی آن معروفی که حالا خدا فرموده که یعنی آن معروفی که تو باید امر به آن کرده باشی که ما اتیان تو را بخواهیم بکنیم، شما به کدام امر کردید؟ چون دارد خدا می‌فرماید آن معروف‌هایی که تو امر کردی به آن. این می‌خواهد بین به کدام معروف‌ها امر کرده، همان معروف‌های عرفی، همان بما له من المعنی العرفی. حضرت می‌گوید من به این‌ها دارم می‌گویم.

سؤال: تخصیص...

جواب: تخصیص نیست اصلاً.

مختاراتش را دارد حضرت می‌گوید. چون خدا فرمود باید این‌ها التزام بدهند که «لایعصینک فی معروف»، یعصینک فی معروف یعنی چی؟ یعنی یک معروف‌هایی که تو به آن امر می‌کنی، تو را عصیان نکنند. سرپیچی نکنند تو را در معروف. یعنی یک معروف‌هایی است امر به آن می‌کنی آن‌ها التزام بدهند، معروف‌هایی که تو امر به آن می‌کنی حالا این جا دارد سؤال کنند خب حضرتعالی داری به چی امر می‌فرماید. چه معروف‌هایی را امر می‌فرماید، نه این که ما معروف را نمی‌شناسیم چیه. سؤال این است آن معروف‌هایی که خدا فرموده و شما باید به آن امر بکنید تا ما ملتزم به آن باشیم آن‌ها چیه.

سؤال: ... لایعصینک فی معروف، از آن طرف اجمالاً الف و لام ... الف و لام موصول است. آن هم دلالت بر عموم می‌کند. فرمایش شما این است که هر چی می‌خواهید بفرمایید با هر دو تا تعارض دارد. همان نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند، همین الف و لام بی اسم مفعول مطلق است.

جواب: نه ببینید «و لایعصینک فی معروف» نفی که نمی‌کند این جا، نهی است.

سؤال: در سیاق نفی....

جواب: ببینید هر چی حضرت نهی از آن فرمود درسته. باید تمام مصادیقش تعریف بشود. حالا سؤال این این است که ... سؤال ام حکیم این است که حضرت از چه چیزهایی نهی کرده تا این امر خدا که به قول شما دلالت می‌کند بر این که باید بالمرة ترک بشود ما ملتزم بشویم و ترک کنیم شما به چی نهی کردی، شما به چی امر می‌کنی از آن معروف؟ معروف معنایش برای ما معلوم است. منتها معروفی را ما باید به آن التزام بدهیم که شماها امر به آن می‌کنید و آن را عصیان نکنید. دارند این را سؤال می‌کنند. پس معنایش این نیست که قرآن شریف معروف را در یک چیزهای خاصی استعمال فرموده. معروف یعنی معروف بما له من المعنی العرفی. اما حالا هر معروفی که معنی عرفی دارد پیامبر امر به آن می‌کند، نهی از آن می‌کند برای خانم‌ها، یعنی بعضی‌هایش را نمی‌کند؟ واگذار می‌کند به خودشان خواستند انجام بدهند، خواستند انجام ندهند. پس این جا در روایت ام حکیم در واقع نمی‌شود ما استفاده بکنیم این جهت را. پس این که در روایت ام حکیم ما سه تا چیز داشتیم؛ یکی این که می‌گفتیم که چرا این سؤال کرد اگر معروف را فهمیده بود که معنای عرفی دارد نباید سؤال می‌کرد نه، این از معنایش سؤال نکرده، سؤال از این که ما خب... شرط این است که عصیان تو را نکنند در آن معروف‌هایی که امر می‌کنید. خب آن معروف‌هایی که شما امر می‌کنید کدام است؟ معروف هزار تا مصداق دارد، ده هزار تا مصداق دارد، شما به کدام امر می‌فرمایید؟

جهت دومی که گفته می‌شد که پیامبر باید بگوید خب این که معلوم است چرا از من سؤال می‌کنید؟ نه، این هم دیگه جا ندارد چون مردم که علم غیب ندارند شما از چی نهی می‌فرمایید. خب جای سؤال دارد.

و مطلب سوم هم که حضرت این چند تا را فرموده خب نمی‌خواهد... بله دلالت بر حصر می‌کند اما حصر نه معروف، حصر ما امرت به را دلالت می‌کند که آن‌هایی که من دارم امر می‌کنم که نباید عصیان من را بکنید... عصیان من، عصیان خدا را کار ندارد. عصیان من یعنی من به عنوان این که یک حاکم هستم می‌خواهم یک اصلاحاتی در جامعه الان برقرار کنم در جامعه خانم‌ها می‌خواهم یک اصلاحاتی ایجاد بکنم خدا می‌فرماید سربچی نکنید. توی زن‌ها آن موقع این امور خیلی رایج بود. حضرت یک اصلاح فرهنگی می‌خواهد بکند فلذا نهی فرموده، به شرطی که این کارها را نکنید من مباحه می‌کنم، من با شما بیعت می‌کنم.

سؤال: ... حاج آقا حصر اضافی شد.

جواب: نه اصلاً اضافی نیست. حصر حقیقی است نه اضافی. چون آن چه که حضرت در این جا می‌خواهد... مراد هست دارد بیان می‌کند. این‌ها است که من فقط شرط دارم می‌کنم و لیس الا. حتی اگر شما نماز نخواندید خلاف شرط من نکردید. روزه نگرفتید خلاف شرط من نکردید. آن که من دارم توی این جا با شما شرط می‌کنم این کار است، همین‌ها است، اضافی نیست، حصر حصر حقیقی است.

پس ما از رهگذر روایت پنجم این باب که روایتی است که قضیه فتح مکه و این داستان را ذکر می‌کند این دلالتی ندارد.

سؤال: ...؟

جواب: بله.

این نکته خوبی است که مفسرین متعدد متعرضش شدند که خب برای چی خدا فرموده «لایعصینک فی معروف» مگر پیامبر به فعل معروف امر می‌فرمایند؟ بگوید «لایعصینک فی اوامرک». چرا می‌گوید «فی معروف»؟ مگر دو قسم دارد، معروف و غیر معروف؟

گفته شده این قید احترازی نیست، این یک نکته‌ای را می‌خواهد بگوید. مفسرین متعدد، عامه و خاصه متعرض این جهت شدند. گفتند می‌خواهد بگوید که این جور نیست که اگر هر حاکمی هم امری کرد. الان توی عامه یک تصور این چنینی توی عده‌ای‌شان هست، توی بعضی مذاهب‌شان هست که ولیّ امر ولو به حرام امر بکند باید انجامش بدهید. می‌گوید نه این که می‌گوید «فی معروف» درسته او به غیر معروف امر نمی‌کند ولی می‌خواهد بگوید اگر امر ولیّ امر را و والی را هم من می‌گویم اطاعت کن آن جا است که معروف باشد. حالا اگر یک روزی غیر معصوم شد ولیّ امر شما یا یک والی دست دوم و سوم استاندار فلان جا امیرالمؤمنین فرستاد، یا خود پیامبر فرستاد برای آن جا آن جا... آن‌ها اگر امر کردند باید امر به معروف باشد، امرشان به یک امر معروفی باشد تا شما اطاعت نکنید. این به خاطر این جهت گفتند این نکته تقیید به معروف به خاطر بیان این جهت است.

اما این مطلب آیا در آن روایات دیگه می‌آید که حضرت فرمود مثلاً آن روایت عمرو بن ابی المقدام:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «تَذَرُونَ مَا قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَلَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ»؟ قُلْتُ: لَا. هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

این جا می‌آید؟ این جا هم اگر دقت کنیم می‌توانیم همان حرف را بزنیم. یعنی این «هذا هو المعروف الذی...» نه این که خدا این را اراده کرده، یعنی در مقام تعین و خارج این‌ها همین‌ها است چون خدا فرموده بود که چی؟ «لایعصینک» در آن که تو به آن امر می‌کنی. حضرت هم که به این‌ها امر کرده بود پس در مقام خارج همین‌هایی هستند که مراد خدای متعال می‌شد. یعنی در مقام تعین همین‌ها هستند.

مثل این که می‌گوییم آقا شرع فرموده از اعلم تقلید بکن. بعد می‌گوییم آقا شیخ انصاری مثلاً اعلم است. در آن زمان می‌گوییم شیخ انصاری اعلم است. خب می‌گوییم این مقصود همان اعلم است. یعنی در مقام تعین و در مقام خارج مصداق متعینش این است. بنابراین آن روایات مبارکات با توجه به این که نکته‌اش که مال مفهوم معروف نبود، مال «لایعصینک» است. چون این «لایعصینک» داشت پس یعنی معروف‌هایی که امر دارند. پس جای این سؤال هست، جای این مطالب باقی می‌ماند.

بنابراین، این روایات اجنبی از این که ما بخواهیم از آن استفاده بکنیم که معروف در یک معنا و یا در یک مصداق خاصی استعمال شده. نه توی این آیه شریفه و در این روایت در مصداق خاص استعمال نشده است.

خب پس بنابراین نتیجه چی می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که این جاها این جوری نیست اما این روایاتی که در ذیل این آیه مبارکه «لایعصینک» بیاید. اما آن روایات دیگه که قوت معنا

شده بود یک جا، یک جا یک چیز دیگه معنا شده بود. آن‌ها چی؟

خب آن‌ها اگر سندهایش تمام باشد یا استفاضه‌ای داشته باشد که بالاخره ما بفهمیم که عده‌ای از این‌ها درسته و شارع بالاخره معروف را آمده گفته و یک چیز خاصی اراده کرده. ما اگر این را داشته باشیم آن جاها هم ممکن آن یقال که این‌ها لایزید بر چند مورد؛ سه مورد، چهار مورد که گفته شده و چیز خاصی اراده شده. این لایدل نه بر این که حقیقت شرعیه وجود دارد، نه این که ظهور حال شارع را از بین ببرد. آیا شما می‌توانید بگویید که عمومات شرعیه در اثر این که اکثر عمومات را شارع تخصیص زده، عمومات شرعیه کلاً دیگه از عمومیت.. ظهور در عمومیت می‌افتد با این که تخصیص خیلی زیاد است. آن جا با این که تخصیص این قدر زیاد هست این باعث نشده که عمومات از عمومیت بیفتند. یعنی ظاهر حال شارع وقتی دارد عام را می‌گوید، عام اراده کرده (که این یک ظهور حال است دیگه) این از بین نرفته. این وقتی از بین می‌رود، این ظهور حال وقتی از بین می‌رود که یک درصد بسیار بسیار بالایی باشد که خارج از متعارف عرف باشد. اما توی عرف، توی تمام هزار مورد که استعمال کردیم سه چهار جا به یک جهتی یک معنای خاصی را اراده کردی حالا کنارش قرینه نیاوردی بعداً مبینین آن فرمودند... آخه یک وقت مبینینش فرمودند. خدا با اتکاء به مبینین کتاب خودش قرینه را نیاورده؛ این باعث نمی‌شود که ظهور کلام شارع به واسطه این موارد کم (روی هم رفته کم هست) آن ظهور حال از بین برود.

پس بنابراین نتیجه این می‌شود که این موارد هم چون عدید نیست به جوری که خارج از متعارف باشد و این مقدار خلاف ظاهر حرف زدن در مستعملات فراوان و کلمات فراوان خارج از منهج عرفی نیست و ظهور حال را از بین نمی‌برد.

پس بنابراین، این بیان سوم هم تمام نیست. پس نتیجه گرفتیم که ما کار اولی که باید انجام می‌دادیم که حقیقت شرعیه داریم یا نداریم، یا یک چیزی که این ظهور حال شارع را از بین ببرد داریم یا نداریم، نتیجه گرفتیم که نه وجود ندارد. پس نتیجه این می‌شود که باید حمل بکنیم بر... و ما له من المعنی العرفی. پس حالا معنای عرفی چیه؟ معنای عرفی معروف چیه؟

این جا نظریاتی وجود دارد. که خواندیم سی تا از مجموع کلمات لغویین و علمای فقه و اصول و تفسیر و این‌ها، کلمات علما را آوردیم، معنای‌ای که گفته بودند آوردیم. خب بعضی از معنای که شده قطعاً این جا می‌دانیم مراد نیست. مثلاً یکی از معنایش جرحی بود که کف دست پیدا می‌شود. این معروف است یعنی کف دستش آن زخم خاصی وجود دارد. آن معلوم است که تأمرون بالمعروف، تنهون عن المنکر این نیست. یک عده از آن معنای مسلّم هست که اراده نشده و این جا آن نیست. این مشترک لفظی آن معنایش مقصود نیست.

اما حالا چی مقصود است؟ قد یقال که از شیخ طوسی رضوان الله علیه، مرحوم قطب رواندی رضوان الله علیه، مرحوم طبرسی رضوان الله علیه، و شاید مرحوم فاضل مقداد رضوان الله علیه، از آن‌ها شاید استفاده می‌شود. گفتند آقا این معروف همان اسم مفعول است. اسم مفعول عَرِفَ. عَرَفَ یعنی شناخت. معروف یعنی آن که شناخته شده، مردم می‌شناسندش. معنایش همین است.

خب حالا مردم می‌شناسندش به چی؟ وجودش را می‌شناسند؟ خوبی‌اش را می‌شناسند؟

چی آن را می‌شناسند؟ کدامش را می‌شناسند؟ حالا این جا یک سؤال مهم پیش می‌آید. خب اگر این جوری است به قول شیخ طوسی خب به منکر هم باید گفت معروف. مردم همین جوری که عدالت را می‌شناسند، ظلم را هم می‌شناسند. یا نه آن را به خوبی می‌شناسند، این را به بدی می‌شناسند. و حال این که مسلّم است معروف که گفته می‌شود هیچ کس ذهنش به بدی‌ها نمی‌رود. خب اگر حرف شما درست باشد براساس ... عَلم نشده، نه براساس همین که اسم مفعول است، عَلم نشده. یک وقت شما می‌گویید آقا این درسته ابتدا، عَلم شده ولی. مثل عَلم جنس داریم. گاهی اسم جنس داریم یک عَلم جنس داریم. توی ادبیات یک اسم جنس داریم مثل حیوان اسم جنس است. این جنس را اسمش را گذاشتند در لغت حیوان برای این. یک وقت یک چیز را می‌گویند عَلم می‌کنند برای یک جنسی، همین طور که جزئیات خارجیه... مسجد اعظم عَلم شده برای این مکان حالا یک اسمی را عَلم می‌کنند برای یک جنس. این جا تارّه ما می‌گوییم معروف عَلم شده برای کارهای خوب، تارّه می‌گوییم نه عَلم نشده برای کارهای خوب، به همان معنایی که شناخته شده است. این جا این اشکال را شیخ طوسی فرموده اگر این جوری بگوییم خب لازمه‌اش این است که منکر را هم بگوییم معروف دیگه. آن هم شناخته شده. آن به خوبی شناخته شده، آن به بدی شناخته شد.

خود ایشان رضوان الله علیه دو سه تا جواب داده، بعضی‌ها دو تا جواب دادند، بعضی‌ها سه تا جواب دادند که اصلش حالا فی ما نعلم، اولین کسی که دیدیم این فرمایش را فرموده تنبّه به این مطلب. شیخ طوسی در تبیان و دیگران اخذ از ایشان کردند یعنی همان حرف‌ها را دیدند حرف حسابی است مثلاً آوردند.

جواب اولی که ایشان داده این است که درسته آن هم معروف است به آن معنا، می‌شناسندش اما چون کارهای بد در حقیقت متروک است در جامعه، آدم‌ها معمولاً دنبال آن‌ها نمی‌روند. حالا خوش‌بینی است دیگه. آن‌ها دنبال آن‌ها نمی‌روند، خمود است، توی چشم‌ها نیست، جلوه‌ای ندارد اما کارهای خوب چرا. از این جهت آن‌ها در اثر این که خمود است و بایکوت شده است توی جامعه بین مردم، درسته می‌شناسندش اما لایلیق به این که بگوییم این شناخته شده است. اما به خلاف آن یکی. این یک وجهی که ایشان فرموده. حالا وجوه دیگه هم که حالا وقت گذشت ان شاء الله فردا ادامه بدهیم و تمام بشود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.